



محمدعلی فروغی و یادداشت های پاریسش

در سالهای اخیر از محمدعلی فروغی بسیار گفته اند و این گفتن ها نه بی مناسبت بوده است و نه زائد زیرا فروغی چه او را دوست داریم و چه دوست نداریم، یکی از مؤثرترین و جامع ترین شخصیت های سیاسی- فرهنگی دوران مشروطیت تا سال 1321 هجری شمسی است. انتشار یادداشت های روزانه سفر کنفرانس صلح پاریس (دسامبر 1918- اوت 1920) بهانه ای شده است که یکبار دیگر از فروغی بگویم.

چندسال پیش مرحوم ایرج افشار یادداشت های روزانه شش ماه زندگی فروغی را منتشر کرد. از کارهای شایان ستایش افشار معرفی سیاستمداران با فرهنگ و دانشمند از طریق انتشار آثار و مقالات آنان است. این یادداشت ها را هم می خواست خود منتشر کند که اجل مهلتش نداد. اکنون این کتاب به اهتمام دو پژوهشگر ادامه دهنده راه افشار منتشر شده است. اینها خوب کاری کرده اند که یادداشت های فروغی را چاپ کرده اند. ولی من و امثال من که به فلسفه و علوم انسانی مشغولیم چرا باید یادداشت های روزانه یک مرد سیاسی را بخوانیم. فروغی سیاستمدار بود اما چیزی بیش از سیاستمداری هم داشت. او ده ها کتاب در فلسفه و فیزیک و اقتصاد و سیاست و ادب نوشته است. من هم بعضی از کتاب ها و نوشته های او را خوانده ام اما اگر بپرسند فروغی را در کدام اثرش بیشتر شناخته ام بی درنگ می گویم در یادداشت های روزانه پاریس. شاید گمان کنید که با این بیان شأن و مقام علمی و فرهنگی فروغی و بخصوص تقدم او در نوشتن مقالات و کتب فلسفه و علوم اجتماعی و انسانی را بی اهمیت دانسته ام. می دانیم که فروغی هشتاد سال پیش کتابی در تاریخ فلسفه نوشته است که هنوز تنها کتاب تاریخ فلسفه ای است که یک ایرانی آن را تألیف کرده است. در طی این هشتاد سال کتابهای تاریخ فلسفه راسل، تاریخ فلسفه کاپلستون و بخش هایی از تاریخ فلسفه امیل برهیه و بعضی آثار دیگر در تاریخ فلسفه یونان، قرون وسطی و جدید و معاصر و ... به فارسی ترجمه شده است اما فلسفه خواننده های ما سعی و کوششی در نوشتن تاریخ فلسفه (حتی تاریخ فلسفه اسلامی) نکرده اند بعضی شواهد و تجربیات حاکی از آنست که اگر کوششی هم می شد آثاری که پدید می آمد بخت آن را نمی یافت که با سیر حکمت در اروپا برابری کند در اوایل انقلاب از فروغی و امثال او که معدودند کمتر حرف می زدند و اگر چیزی می گفتند در ذم و رد و نفی بود. نویسندگان و روشنفکران در دوران سلطنت پهلوی ها از سیاستمداران و حتی از سیاستمداران دانشمند (به استثنای دکتر مصدق و مدرس) خوششان نمی آمد و از آنها ذکری نمی کردند وقتی انقلاب شد این مخالفت شدت یافت و احياناً صورت بیزاری پیدا کرد اما چیزی نگذشت که بحث نسبت میان انقلاب و غرب و تجدد و ... پیش آمد و ناگزیر به مؤسسات و اشخاص و آثاری توجه شد که نشان تجدد داشتند یا واسطه آشنایی با غرب و تجدد بودند. یکی از این اشخاص و از جمله مؤثرترینشان محمدعلی فروغی بود. از پانزده شانزده سال پیش هم اقبال

به فروغی بیشتر شده و نویسندگان و دانشگاهیان بیشتر در تحسین و مدح او مقالات نوشته یا لابل از او با حرمت یاد کرده اند این اعتبار از کجاست و فروغی چه کرده و چه آورده که قدرش بلند شده است؟ برای یافتن پاسخ این پرسش بعضی ملاحظات و مقدمات را باید در نظر آورد.

فروغی از خاندان فضل و سیاست بود یعنی پدر و جدش در زمره فضایی بودند که در کار سیاست و تدبیر امور هم دخالتی داشتند. خاندان فروغی و بعضی خاندان های دیگر اگر آغاز کنندگان راه تجدد در ایران نبودند مؤثرترین کسان در اخذ و اقتباس علم و فرهنگ و شیوه زندگی غربی بودند.

در آن زمان اهل علم و علمای دین گرچه گاهی در کار سیاست مداخله می کردند مستقیماً در سیاست وارد نبودند زیرا بنا بر این بود که علم به راه خود برود و سیاست به کار خویش مشغول باشد. تردید نیست که فقها در اوقاتی مثل زمان جنگ های ایران و روس یا در نهضت تنباکو و در نهضت مشروطیت و ... تأثیر بزرگ در سیاست داشتند اما آنها عالم دین و مرجع دینی مردم بودند و مقام و منصبشان مقام و منصب سیاسی نبود به دشواری می توان تردید کرد که فقها در جنگ های ایران و روس و در قضایی مثل لغو قرارداد تنباکو توانسته اند که سیاست را راه برده یا از راهی که می رفته است بازگردانند. مع هذا به قول دکتر شریعتی امضاء هیچ یک از علمای دین پای هیچ معاهده ای نیست و پیداست که نباید باشد زیرا آنها متصدی و مسئول سیاست نبوده اند.

وقتی انتشار آثار تجدد و جهان متجدد در سراسر روی زمین آغاز شد جلوه آن چنان بود که ساکنان آسیا و آفریقا و به طور کلی مردم جهان قدیم نمی توانستند از آن چشم پویشند. آنها از طریق روزنامه ها و کتابها و مصرف مصنوعات اروپا کم و بیش با دنیای جدید و مخصوصاً با شیوه زندگی و آداب سیاست جدید آشنا شدند گروهی که از طریق کتاب ها و مقالات با تجدد آشنا شدند، بیشتر منورالفکر بودند و از لزوم تغییر در سیاست و نظام سیاسی می گفتند. آنها در حکومت کمتر راه داشتند و کارشان بیشتر اعتراض به حکومت ها بود و می گفتند همه جا باید سیاست به شیوه غربی باشد. بعضی از این متجددان و متجددمآبان فرزندان خانواده هایی بودند که فضل و ادب و مشاغل سیاسی و دیوانی را توأم داشتند و با علم و عمل (سیاسی) خود در راه تجددآمی می کوشیدند. از میان این خاندانها دو خاندان هدایت و فروغی مخصوصاً از آن جهت ممتاز و قابل ذکرند که بیشتر اعضاء دانشمندیان به سیاست رو کردند و سیاستمدارانیشان غالباً دانشمند بودند من اکنون درباره مخبرالسلطنه (پدر مخبرالسلطنه و نه برادرش که میرزا مهدی خان او را نابادر می خواند) و مخبرالسلطنه هدایت چیزی نمی گویم زیرا سخن درباره محمدعلی فروغی است. (البته اگر قرار بود اثر سیاستمداران دانشمند و با فرهنگ را قیاس کنند. مخبرالسلطنه در کنار فروغی قرار می گرفت). فروغی کی بود؟ نویسنده کتاب های علوم مدارس متوسطه؟ مؤلف اولین کتاب درسی علم اقتصاد به زبان فارسی؟ استاد و رئیس مدرسه سیاسی؟ رئیس دیوان تمیز، دیپلمات، نماینده مجلس شورا، رئیس مجلس، وزیر، نخست وزیر، رئیس فرهنگستان، مؤلف سیر حکمت در اروپا، مترجم فن سماع طبیعی کتاب شفا و بعضی آثار افلاطون و مصحح کلیات سعدی و ...؟ اینها قسمتی از کارنامه زندگی فروغی است. برای شناختن اشخاص باید به کارنامه آنها رجوع کرد اما دقیق و ظریفی در وجود و زندگی اشخاص هست که در کارنامه رسمی نمی گنجد. چنانکه قبلاً گفته شد من می خواهم فروغی را با یادداشت هایش بشناسم. هر چند که اگر با آثار او آشنا نبودم از

یادداشت‌ها چیز چندان زیادی دستگیرم نمی‌شد. آنچه از یادداشت‌ها در معرفی فروغی برمی‌آید اینست که او از جوانی جوپای علم و فرهنگ بوده و با استعداد و ذوق فراوانی که داشته خیلی زود به مقام دانشمندی رسیده است. دانشمند بودن فضیلت است اما دانشمندان بسیاریند و باید بینیم فروغی چه داشته است که این همه از او حرف می‌زنند و به او احترام می‌کنند. آیا او فیلسوف بوده است؟ وقتی یادداشت‌های شش ماهه را می‌خواندم از اینکه غالب روزها به اتفالق شیخ محمد (این شیخ محمد در یادداشت‌های پاریس شده است میرزا محمدخان و این میرزا محمد خان همان علامه محمد قزوینی است) به کتابفروشی می‌رفته و بیشتر پولش را صرف خرید کتاب می‌کرده تحسین می‌کردم اما با توجه به کتاب‌هایی که می‌خریده و دوست و همنشین فاضلی چون قزوینی داشته بیشتر انتظار داشتم که علامه شود و نه فیلسوف. وقتی یادداشت‌های پاریس را خواندم دیدم فروغی بیشتر درین سیاست است و کمتر فرصت دارد به کتابخانه و کتابفروشی برود و شاید دفعات مراجعه اش به کتابفروشی یک دهم مراجعه اش به خیاطی و لباس فروشی و جواهرسازی باشد. البته اهل تأثیر و کنسرت و اپرا بوده و هفته‌ای یکی دو بار شب‌ها به تماشای تأثیر می‌رفته است. همچنین اهل بزم و معاشرت و گفتگوهای دوستانه بوده است. اینها چه معنی می‌دهد به لباس برارنده و غذای لذیذ توجه داشتن و از لذت مصاحبت دوستان بهره بردن نه فقط عیب نیست بلکه برای یک مرد سیاست‌ضوری است. اصناف و طبقات مردم هر یک شیوه زندگی خاصی دارند چنانکه زندگی اهل علم و دانشمندان با زندگی سیاستمداران و گذران این هر دو گروه یا رسم و شیوه زندگی فیلسوفان متفاوت است. شاعران و عارفان هم به شیوه‌ای خاص زندگی می‌کنند. زندگی فروغی زندگی فیلسوفانه نبوده است. او یک سیاستمدار بوده و زندگی سیاستمدارانه داشته و البته در همه کار و در سیاست هم اعتدال را رعایت می‌کرده است. فروغی مردی بالنسبه صریح‌اللهجه بوده و موافقت‌ها و مخالفت‌های خود را به صراحت اظهار می‌کرده اما هرگز با اشخاص بیهوده در نمی‌افتاده است. او هم ظرافت دیپلماتیک داشته و هم ظرافت‌های دیپلماتیک را به خوبی درک می‌کرده است. در سیاست هم همواره قدر خود را می‌دانسته و برای شغل و مقام خود را کوچک نمی‌کرده است. در مدتی که در پاریس با هیأت ایرانی می‌گذرانده چنانکه از یادداشت‌هایش برمی‌آید بار سنگین وظایف هیأت برعهده او بوده است. فروغی مشاورالملک رئیس هیأت را چندان لایق کاری که به او محول شده بود نمی‌دانسته اما صفات خوب او را به کرات ستوده است. با نصرت‌الدوله روابط بهتری داشته اما هر کاری که برای وزیر امور خارجه می‌کند آن را نه اجرای دستور بلکه برآوردن تمنی و اجابت خواهش او تعبیر کرده است. نامه‌های هیأت و نطق‌ها را او ابتدا به فارسی می‌نویشته و خود ترجمه می‌کرده یا در ترجمه آن به مترجم کمک می‌کرده است. میرزا محمدخان را هم می‌دیده اما نه چنانکه ده پانزده سال قبل شیخ محمد را می‌دیده است. این بار میرزا محمد خان را هم بیشتر به مقتضای مأموریت دیپلماتیک و کمتر برای گفتگو در مسائل علمی می‌دیده است. بسیار خوب! فروغی در پاریس به شیوه سیاستمداران به سر می‌برده است مگر دیگران و همراهان او چه می‌کردند؟ ظاهراً همه یکسان زندگی می‌کردند. پس چرا کسی مشاورالملک و حتی حسین‌علا را که نخست‌وزیر هم شد کمتر می‌شناسد و اسم و رسم فروغی همه جا هست. یک وجهش و البته وجه مهمش دانشمند بودن و دست داشتن در ادبیات بوده است اما علاوه بر اینها چیز دیگری هم هست که باید آن را از فحوای بیان و در پیچ و خم عبارات او دریافت. فروغی یک ایرانی مدرن بود و جهان مدرن را کم و بیش می‌شناخت و مهم اینکه از خرد مدرن بهره داشت و به این جهت اندکی بهتر از اقران خود می‌دانست که در این جهان چه می‌توان کرد و چه نمی‌توان کرد. فروغی یادداشت‌های پاریس را برای انتشار ننویشته یا لاف‌قل خود قصد انتشار آنها را نداشته است. به این جهت در نوشتن آنها ملاحظه کاری و تعارف کمتر می‌بینیم چنانکه در جایی (ص 358) خبر از تشکیل جلسه لژ فراماسونری داده و در جای دیگر بعضی از اعضاء لژ بیداری را معرفی کرده است این نکته را بدان جهت می‌گویم که می‌خواهم بنا را بر این بگذارم که فروغی هرچه درباره اشخاص و سیاست‌ها گفته رأی و نظریش بوده که با تعارف بیش از حد پوشیده نشده است اگر این یادداشت‌ها را بیان مافی‌المضمیر بدانیم او:

1- سیاست را خوب می‌فهمیده بی آنکه چندان در بند فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌ها باشد.

2- وضع کشور را بسیار آشفته می دیده و در عین حال (چنانکه از سخنرانی تهیه شده برای کنفرانس صلح برمی آید) خواهان تجدید عظمت ایران بوده است.

3- وقتی تعبیری مثل: «امپریالیسم روسی که صورت بلشویسم یافته است» در نوشته اش می آورد. قاعدتاً باید از نظر باریک اندیش و خرد پیش بین در سیاست بهره ای داشته باشد.

4- او مرد سیاست است و از اینکه با سیاستمداران مصاحبت دارد راضی بنظر می رسد. در این یادداشتها هیچ جا اشاره به هیچ مسئله فلسفی نمی کند و از احوالی که در آن فارغ از عوالم سیاست به جهان و کار جهان بیندیشد حرفی نزده است. فروغی گرچه بعضی از آثار افلاطون و بخشی از کتاب شفای بوعلی و دیسکور دکارت را ترجمه کرده و سیر حکمت اروپا را نوشته است تا اواخر عمر کاری به فلسفه نداشته و فلسفه نخوانده بود (آغاز کنندگان درس و بحث فلسفه جدید در ایران فاضلان غیر فیلسوف بوده اند و این وضع از همان ابتدا تکلیف کلی و اجمالی فلسفه جدید ما را معین کرده است). می گویند مگر کمال آدمی در فیلسوف بودن اوست. فروغی در تاریخ معاصر، مقام خاص خود دارد. کاش همه سیاستمداران مثل او از تاریخ ادب و تفکر کشور خود و از اوضاع علم و سیاست جهان آگاه بودند. درست می گویند من هم قصد جدل با مدعیان و معترضان ندارم.

5- به همان نسبت که در سیاست بصیرت داشته در مورد اشخاص و سیاستمداران با نظر انصاف و غالباً فارغ از اختلافهای سیاسی حکم می کرده است چنانکه در مورد کسانی هم که بکلی به آنها بی اعتقاد بوده تندروی نکرده و حتی در ملامت و عیب گوئیش کینه و دشمنی پیدا نیست.

6- بی عیب نیست. من هم در این گفتار قصد ستایش از او ندارم و در مقام تأیید شیوه زندگی و رفتار سیاسیست فروغی و امثال معبود او، راهگشایان تجدد مایی ما بوده اند آنها جزئی از تاریخ معاصر ایرانند ممکن است که کسانی آنها را به خیانت متهم کنند و با چند نالسزا به خیال خود از تاریخ یا لااقل از کتاب های رسمی و درسی تاریخ مدارس بیرونشان اندازند ولی همه از این رویه پیروی نمی کنند و به همین جهت است که فروغی فراموش نشده است تکرار می کنم که من نیامده ام بگویم بیابید به احترام فروغی همه به پا به ایستیم و کلاه از سر برداریم بلکه می خواهم دو نکته را بگویم یکی اینکه فروغی نه فقط در زمره کسانی است که در میانی تاریخ تجدد مایی ما اثر و سهم داشته اند بلکه او از مظاهر تجدد مایی ایران است. نکته دیگر اینست که فروغی در قیاس با اغلب اقران سیاستمدارانش از حیث درک و فهم مسائل سیاست و تدبیر کارها و خروج از بن بست ها در رتبه ای بالاتر قرار داشته است. او شاید پای بندیها و انضباطهای اخلاقی دکتر مصدق را نداشته و چندان به اروپایی شدن علاقه داشته است که به دشواری راه آن و به فراهم آوردن شرایط طی آن راه کمتر می اندیشیده و حتی صلاح کشور را در سازش با سیاست های غالب می دیده است. او استعمار و امپریالیسم را می شناخته است اما می خواسته است به قول خودش مصالح کشور را در سازش با قدرتهای مستولی تأمین کند. اکنون یکبار دیگر پرسیم «فروغی کیست»؟ گفته شد که فروغی یک استعداد فوق العاده بود که علوم جدید و زبان و ادب فارسی و زبان های عربی و فرانسه و انگلیسی را فرا گرفت. در فیزیک و شیمی کتاب درسی برای مدارس نوشت اولین کتاب درس اقتصاد را برای محصلان مدرسه سیاسی تدوین کرد. در فلسفه و

تاریخ و ادب و سیاست کتاب و مقاله نوشت یا ترجمه کرد. اینها را همه کسانی که سری در کتاب و مطبوعات دارند می دانند من که بسیاری از آثار فروغی را خوانده ام و می شناسم، در این دو سه سال هم که دو مجلد از یادداشتهای روزانه او چاپ شده است (که البته یادداشت ها متعلق به دو دوره از زندگی فروغی است و بنظر می رسد که او به نوشتن یادداشتهای روزانه عادت داشته است و شاید دفترهای دیگری از چنین گزارشها هنوز هم باشد) زمینه شناخت بیشتری از او فراهم شد. می گویند زندگی خصوصی یک شخص یا خور و خواب و نشست و برخاست او چه اهمیت دارد و به چه کار می آید؟ درست می گویند اگر کسی هم چنین چیزی نگوید من خود از کسانی هستم که به زندگی خصوصی اشخاص و به عادات و اعمالشان اهمیت نمی دهم پس چرا هزاران صفحه از خاطرات و یادداشتهای سیاستمداران و دانشمندان و از جمله فروغی را خوانده ام. قبلاً به شیوه زندگی طبقات اهل سیاست و دانش و فرهنگ و شعر و فلسفه اشاره کردم. شیوه زندگی را با جزئیات زندگی اشخاص اشتباه نباید کرد. فروغی هم دانشمند بود و هم سیاستمدار چنانکه قبلاً گفته شد یادداشتهای او می تواند بما بگوید که او با دانش و سیاست چه نسبت داشته است چیزی که من از خواندن این نوشته ها دریافته ام اینست که او گر چه دانشمند بوده و در جوانی به رسم عالمانه می زیسته. در دوران کمال عمر بیشتر روحیه سیاسی پیدا کرده و مثل سیاستمداران زندگی می کرده است شاعران و فیلسوفان و دانشمندان هر یک شیوه خاص در زندگی دارند نمی گویم همه شاعران مثل هم زندگی می کنند اما زندگی شاعرانه بطورکلی با زندگی مردم عادی و با شیوه و رسم گذران سیاستمداران متفاوت است. زندگی فروغی در یادداشت هایی که مرحوم ایرج افشار چاپ کرد زندگی کم و بیش دانشمندانه است. او بیشتر روزها تنها یا همراه شیخ محمد قزوینی به کتاب فروشی می رفته است. یکبار هم اگر درست یادم باشد مطلبی به این مضمون نوشته بود که من هر چه پول دارم صرف خرید کتاب می کنم. در آن دوران او معلم بود. در یادداشت های پاریس ظاهراً فروغی، فروغی دیگری شده است. او هر شب و هر روز مهمان دارد یا به مهمانی می رود. شب ها تأثیر تماشا می کند. یکی دو بار هم همراه همکارانش به کتابفروشی رفته اما کمتر کتاب خریده است. در پاریس فروغی دانشمند، یکسره سیاسی شده و فکر و ذکرش سیاست است. او در پاریس نه دانشمندانه و نه فیلسوفانه بلکه سیاستمدارانه می زیسته است و این یک امر عجیب نیست. دانشمند اگر در فکر و ذکر علم باشد و با این فکر و ذکر در سیاست وارد شود سیاستمدار موفق نخواهد بود. ماکس وبر بیهوده سودای شغل سیاسی داشت زیرا نمی توانست علم و مطالعه را رها کند. من و امثال من که نسبتی با علم داریم و می پنداریم که علم را بر سیاست ترجیح داده ایم مایل بودیم که فروغی با این همه استعداد آلوده سیاست نشود و عمرش را صرف فلسفه و علم و ادب کند (که البته اوقات فراغ از سیاست را صرف علم و ادب می کرده است) و کاش دل و جاننش چنان به تسخیر علم در می آمد که سیاست را رها می کرد ولی چرا و چگونه مردی که در قیاس با سیاستمداران معاصرش درک سیاسی قوی داشته و بخصوص در مواقع بحرانی می توانسته است راهجویی کند. از سیاست رو بگرداند و مگر سیاست بود که فروغی را از کار علم و فلسفه باز داشت؟ اینکه سیاست و سیاستمداریش برای کشور چه سود داشت یا مایه چه خسرانی بود اینجا منظور نظر نیست فروغی هر چه بوده صاحبان لیاقت و حسن نیت و اهل خدمت را کنار زده است که جای آنان را بگیرد. از آنجا که در هر زمانی اشخاص و کسان خاص مجال بازی در میدان سیاست می یابند مقام و قدر هر کس را با اقران او باید سنجید. فروغی فیلسوف نبود و او را در سیاستمداریش باید شناخت. دیگر معاصران صاحب استعدادش هم که در راه علم و ادب و فلسفه سعی کردند به جایی که باید نرسیدند ابوالحسن فروغی که بیشتر به مطالعه و تعلیم فلسفه اشتغال داشت حتی به اندازه برادر سیاستمداریش در تعلیم و ترویج علم و فلسفه اثر نکرد خلاصه کنم چنانکه گفته شد اگر امروز به فروغی پیش از دانشمندان یکصدسال اخیر توجه می شود از آنست که او 1- در طی سی سال اثر و سهم آشکار در طراحی سیاست کشور و اجرای آن داشته است، 2- در جامعیت کم نظیر بوده است، 3- در گفتن و نوشتن زبان و قلمی بلیغ و رसा و استوار داشته است 4- اگر حمل بر تعصب شغلی نمی کنید می گویم مهمترین کتابش در معرفی فلسفه اروپایی بوده و یکی از نیازهای زمان خود پاسخ گفته است و بالاخره 5- اعتبار و نفوذ سیاسی پیش پشتهای او برای معرفی و ترویج آثارش بوده است. به عقیده من اگر فروغی سیر حکمت در اروپا را نوشته بود شهرت و اعتبار کنونی را نداشت و طرفه اینکه این کتاب با همه مزایایی که دارد در آن نه بارقه های تفکر می توان یافت و نه دعوتی به تفکر در آن هست. اصلاً تاریخ تجدد مایی ما، تاریخ تفکر نیست. تاریخ فرا گرفتن و آموختن معلومات آماده است.

ما هنوز هر وقت با مسئله ای از مسائل مهم زندگی مواجه می شویم و حتی به مشکلی حاد مبتلی می شویم، بجای اینکه درصدد طرح مسئله و حل آن برآییم، حرف هایی را که شایع است تکرار می کنیم و عجب اینکه با همین حرفها و با گفتن مشهورات خیالمان هم راحت می شود و چه بسا که مسئله را از یاد می بریم. انکار نمی توان کرد که در کشور ما مردم هوشمند بسیاریند که بعضی از آنها درس می خوانند و دانشمند می شوند و شاید پژوهش هم بکنند، قدریشان هم معلوم است یا باید معلوم باشد اما علم درد می خواهد در فضای علم صدسال اخیر تاریخ کشور ما کمتر نشان از درد می یابیم.

فروغی اگر درد علم داشت فیلسوف و محقق بزرگ می شد. نباید گمان کرد که ورود در سیاست و مثلاً بستگی به فراماسونری او را از راه بدر برده است بلکه برعکس مزاج روحی و فکریش او را به جانب سیاست و فراماسونری برده و راه زندگیش را معین کرده است. با توجه به آنچه در یادداشت های روزانه از سفر کنفرانس صلح پاریس دسامبر 1918، اوت 1920 آمده است. فروغی جز به سیاست به هیچ چیز نمی اندیشیده است. ولی با سیاست اندیشی بنای زندگی و تاریخ نمی توان گذاشت زیرا سیاست بناست و نه مینا. بنیاد زندگی مردم را پیامبران و متفکران می گذارند اینها گرچه با مردم و دوست مردمند، عمر در معاشرت و وقت گذرانی و تفنن نمی گذرانند. آنها در خلوت خود با دردی که در جان دارند می سازند تا شاید راه های زندگی را بیابند. شیوه زندگی هیچ فیلسوفی نمی تواند برای مردمان شیوه و رسم ممتاز و مطلوب زندگی باشد. آنها هم مردمان را به پیروی از کار و بار خود فرامی خوانند بلکه راه هایی را با تفکر خود می یابند و می گشایند که مردم در آن راه ها سیر کنند.

ما در دوره جدید به علم آموختنی و آموزشی بیشتر توجه کرده ایم. ما علم و فضل اروپایی را آموخته ایم و آموزش علم قدیم را هم نگاه داشته ایم. در هزار و دویست سیصد سال پیش که نهضت علمی و فکری در میان نیاکان ما پدید آمد بنیانگذاران علم اهل گوشه گیری و تنهایی و تأمل و تحقیق بودند اما این بار که به علم و فرهنگ جدید رو کردیم رویکردمان بیشتر عملی و فرهنگی بود البته تجدد نمی توانست در علم نظری خلاصه شود. اما در بعضی آموخته ها و رسوم قابل تقلید هم خلاصه نمی شد. فروغی یکی از نامدارترین کسانی است که با علم و عقل اروپایی آشنا شده و آن را به هموطنان خود آموخته است نامدار بودنش هم بدان جهت است که ذوق و فضل و درک کافی برای تعلیم شیوه زندگی و رسم فکری جدید داشته است حیف که آشنایی او با علم و ادب و فرهنگ و فلسفه و سیاست او را به این پرسش نرسانده است که این اروپا چگونه به وجود آمده و چه کرده و مردم و کشورهایی که می خواهند اروپایی شوند چه باید بکنند و چه می توانند بکنند؟ و آینده شان چه می شود اگر گرفتار این پرسش ها می شد شاید حتی یک شب نمی توانست در پاریس با حسین علا، مشاور الملک و انتظام الملک و حتی با میرزا محمدخان سر کند چه رسد به اینکه در حدود بیست ماه شب و روز را با آنان بگذراند. فروغی با رسم زندگی غربی چنان کنار آمده بود که اخذ و اقتباس آن در نظارش مسئله دشواری نبود و شاید صبر و آرامش و متانتش هم به همین اطمینان بازمی گشت فروغی حتی خلجانهای بعضی معاصران خود مثل دهخدا و تقی زاده و دکتر مصدق و کاظم زاده ایرانشهر و دکتر شادمان را هم نیازموده بود. با خواندن یادداشت های فروغی سیاستمداران می توانند به روحیه شاد و صبور و موقع شناس او و تواناییش در مصاحبت و مذاکره با سیاستمداران دارای رأی های مخالف و متفاوت غبطه بخورند. سخن را کوتاه کنم. فروغی در یادداشتهای پاریس یک مرد سیاسی زیرک و با تدبیر ظاهر می شود که فضل و ذوق او بیش از اکثر اقران و شاید از همه آنان بیشتر بوده و این مزیت به او تعادلی استثنایی می بخشیده است و نکته آخر اینکه ما چرا به جای اینکه به زندگی و وضع خود نظر کنیم به فروغی فکر می کنیم؟ مگر فروغی اسوه است؟ ما نه می توانیم از فروغی پیروی کنیم و نه لازم است او را اسوه بدانیم. مع هذا میان ما و فروغی نسبتی هست که نمی توانیم و نباید آن را انکار کنیم زیرا لاقفل

او از مظاهر یک دوران پنجاه ساله تاریخ ماست و سی و پنج سال در سیاست کشور ما اثر و نفوذ داشته است. او در زمره موثرترین منورالمفکری هایی است که در ترویج رسوم تجدد و بنای وضع سست بنیاد تجدد مابی کوشیده است. مخصوصاً ما اهل فلسفه باید همواره در نظر داشته باشیم که فلسفه اروپایی را از یک سیاستمدار و البته سیاستمدار با فضل و کتاب خواننده آموخته ایم و هنوز هم فلسفه را از طریق سیاست می آموزیم. گمان می کنم اگر به این معنی تذکر پیدا کنیم قدری بهتر می توانیم جایگاه خود را بازشناسیم.